

علوم ادبی - علم بدیع

کلمات شیواستخان زیبا
نگارش

آقای سید تقی تقوی استاد ادبیات
مدیر روزنامه ہزار «صد فی ہنگ»

حق چاپ محفوظ

۱۳۳۷

بہا ۲۵ ریال





اسکن شد

طو لستوار

علوم ادبی - علم بدیع

کلمات شیواستخان زیبا

نگارش

آقامی سید تقی تقوی استاد ادبیات

مدیر روزنامه ہزار «صد فی ہنگ»

حق چاپ محفوظ

۱۳۴۷





قسمت اول

تعریف و موضوع و غایت و فایده علوم ادبی فصاحت و بلاغت و انواع شعر (باختصار)

زبان فارسی وقتی صحیح است که قوانین صرفی و نحوی (دستور زبان) و قواعد املائی و انشائی آن درست باشد ..

زبان کلیه ملل متمدن دارای قواعد و قوانینی است که درباره آن کتابها و رساله‌های فراوان نوشته‌اند - و هر کس بخواهد بصحت و درستی در هر زبان گفتگو کند و چیز بنویسد ناچار است قوانین و قواعد آنرا بداند و رعایت کند .

ادبیات یعنی چه - هر گاه کلام و بیان صحیح و با فصاحت و بلاغت و صنایع بدیع توأم باشد جزو ادبیات خواهد بود یعنی در اصطلاح علماء ادب سخن و بیان خالی از فصاحت و بلاغت از حرفهای عادی و معمولیست و قیمت و شانی ندارد تا درباره آن از نظر ادبی بحث شود لذا نویسنده و گوینده زبان شیرین فارسی محتاج است برای شناسائی فصاحت و بلاغت علوم ادبی را بداند و صنایع و زینتهای کلام فارسی را بیاموزد - عبارت دیگر برای معرفت و اطلاع از درستی و فصاحت و بلاغت و محسنات و زینتهای کلام و استعمال سخنان شیوا

و کلام زیبا دانستن علوم ادبی بشرح ذیل لازم و واجب است :

- ۱- دستور (صرف و نحو) زبان فارسی ۲- املاء و دیکته ۳- انشاء
- ۴- علم معانی ۵- علم بیان ۶- علم عروض ۷- علم قافیه ۸- علم بدیع ۹- علم لغت ۱۰- تاریخ ادبیات
- ۱- تعریف دستور زبان فارسی - قواعد دستور سخن را که قوانین صحت و درستی آن باشد بفارسی دستور و بحر بی صرف و نحو گویند .
- ۲- املاء و دیکته - یعنی تمیز حروف قریب المخرج و درست نوشتن حروف و ترکیب کلمات و دانستن رسم الخط .
- ۳- تعریف انشاء - تمیز دادن و نوشتن نثر فصیح و بلیغ - شناختن و بکار بردن ظرائف و دقائق شعر و شاعری و نویسنده کی .
- ۴- تعریف علم معانی - آنستکه در آن از احوال لفظ از حیث مطابقت آنها با مقتضای مقام گفتگو شود .
- ۵- علم بیان - آنستکه در آن از چگونگی ادای معنی و احوال عبارات مختلف بحث شود مانند شجاعت علی که میتوان گفت علی مثل شیر است - علی شجاع است - علی شیری است . . .
- ۶- علم عروض - تمیز و شناسائی وزن شعر
- ۷- علم قافیه - قواعد و قوانینی است که اسباب تمیز صحت و سقم قافیه باشد .
- ۸- علم بدیع - عبارت از قواعد و قوانین زینت و آرایش و محسنات کلام است که در کلام صحیح و درست بکار رود - بدیع در لغت بمعنی تازه و بکر است .

۹ - علم لغت که از دانش و معرفت در احوال لغت و مشتقات و موارد استعمال آن بحث می کند .

۱۰ - تاریخ ادبیات - که عبارت از شناسائی و معرفت باوضاع و احوال نثر و نظم از ابتدای تاریخ تا کنون و تحولاتیکه در نظم و نثر پیدا شده است .

تعریف فصاحت

لفظ فصاحت در علم لغت بمعنی شیوائی و روانی است و در اصطلاح اهل ادب سخن و کلامی است که بر گوش مستمع و شنونده سنگین و کران نباشد و طبع را ملول و آزرده نکند بعبارت دیگر فصاحت یعنی خالی بودن کلام از تنافر کلمات - ضعف تألیف - تعقید لفظی و معنوی و تکرار .

در تنافر کلمات از شعر فارسی :

آن شاه شجاع گر بکشد تیر و کمان را

در يك کشش ششصد و شش تیر بدوزد

مثال از نثر فارسی :

در لرستان بیست لر است و هر لر بیست نره لر

در ضعف تألیف مثال از شعر فارسی :

الله ز گردش کردون * نالد اعلی است کر کس و کردون

یعنی نالد هر کس اگر اعلی است و اگر دون است - در شعر فوق

(هر کس) که فاعل نالد است حذف شده و حذف فاعل جایز نیست .

از سعدی :

دلی داند در این معنی (که) گوش است

یعنی دلی داند (که) در این معنی گوش است

در تعقید لفظی مثال از شعر فارسی :

من مستم و چشم تو مقابل * هشیار ز باده کی شود مست
یعنی مست از باده خوردن هشیار نمیشود ظاهراً عکس معنی میدهد
یعنی هشیار از باده کی مست شود .

در تعقید معنوی مثال از شعر خاقانی :

چون از (مه نو) زنی (عطارد) * (مریخ) هدف بود مر آن را
مقصود خاقانی از « مه نو » کمان واز (عطارد) تیر است یعنی چون
تیری از کمان رها کنی بمرغ اصابت کند .

در تکرار - مثال از شعر فارسی :

ای کان کف تو چرخ و استاره سپه * ای نعل سم سمندعیمون تومه
در بحر سخا و جودت ای کان کرم
که که شودت که که و - که که - که که
یعنی گاه بگاه گاه کوه میشود * و گاه بگاهی (کوه گاه میشود)
مثال از شعر فارسی در ترجمه : اُنظر الی ما قال لا تنظر الی من قال : نگاه
مکن که که میگوید نگاه کن که چه میگوید .

تعریف بلاغت

لفظ بلاغت در علم لغت بمعنی رسائی و تمام بودن است - و در اصطلاح
اهل ادب آنستکه سخن بامقتضای مقام و حال بشرط فصاحت گفته و نوشته شود
(در صفحات بعد توضیح بیشتری داده شده است)

صنایع شعری و انواع آن

انواع شعر عبارت از :

مصرع - بیت - مثنوی - قصیده - غزل - رباعی - دوبیتی - قطعه -
 ترجیع بند - مسمط - مخمس - مستزاد .
 صنایع معنوی مخصوص شعر عبارت از .
 ارسال مثل - ارسال مثلین - حسن مطلع - حسن مقطع - سؤال و
 جواب - لغز و معمی و غیره .
 صنایع لفظی مخصوص شعر عبارت از :
 ردیف - قافیه - ذو قافیتین - رد القافیه - رد العجز علی الصدر -
 رد المطلع - ملمع - ملون - موشح .

مصرع - در لغت (لنکه در) و در اصطلاح کوتاهترین شعر زبان فارسی
 است که دارای معنی تمام باشد مثال : هر چیز که در جستن آنی آنی .
 بیت - در لغت (خانه) و در اصطلاح دو مصرع را بیت گویند مثال از
 شعر رودکی :

هر که نامنت از گذشت روزگار

نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

مثنوی - اشعاری که دو مصرع آنرا يك قافیه باشد و قافیه شعر دوم و

ما بعد آن تغییر کند مثنوی (دوتائی) گویند .

درختی که تلخ است ویراسرشت کرش بر نشانی بیاض بهشت
وراز جوی خلدش بهنگام آب بیخ انگین ریزی و شهد ناب
سر انجام کوهر بکار آورد همان میوه تلخ بار آورد

قصیده - اشعاری که در موعظه و پند و مدیح و هجاء باشد قصیده گویند
اشعار ابتدای قصیده را مطلع نامند و دو مصراع اول قصیده باید دارای يك
قافیه باشد و در باقی اشعار مصراع دوم قافیه دارد - قصیده در فارسی از ده دوازده
شعر تا سیصد و بیست زیاده است - غالباً ابتدای قصیده تغزل است یا
وصف طلوع و غروب یا بهار و خزان و نظائر آن و بعد گریز است باسم ممدوح
رباعی - در لغت بمعنای چهارتائی است مانند دوبیتی جز اینکه رباعی
تابع وزن خاصی است بر وزن لا حَوَلَ و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ در صورتیکه
دوبیتی را بهر وزنی میتوان سرود - مصراع اول را نیز مقفی سازند - شرط
معنوی رباعی آنست که سه مصراع اول ، مصراع چهارم را که بنام (ماده رباعی)
گویند با معنی و جاندار و کامل کند .

مثال از رباعیات خیام :

ایچرخ ز گردش تو خرسند نیم
آزادم کن که لایق بند نیم

گر چشم تو بریهنر و نااهل است

من نیز چنان اهل و هنرمند یم

دویتی - مثل رباعی است اما بهر وزن و قافیه میتوان آنرا گفت
دوبیتی را (ترانه) و (فهلویات) نیز میگویند .

مثال از شهر باباطاهر عریان :

نسیمی کز بن آن کا کل آید مرا خوشتر ز بوی سنبل آید
 چو شب کیرم خیالش را در آغوش سحر از بستم بوی گل آید
 غزل - عبارت است از گفتگوی با معشوق و معاشقه است بشعر و در
 اصطلاح عبارت از ابیاتیست از پنج تا سیزده چهارده شعر که بر یک وزن و قافیه
 است مشتمل بر مضامین دلنشین در شرح رنج فراق و شوق وصال و اشتیاق
 دیدار و نظائر آن .

بیت اول غزل را (مطلع) گویند و باید دو مصراع آن دارای يك قافیه
 باشد و بیت آخر را که (تخلص) شاعر در آن ذکر میشود (مقطع) گویند .

مثال از سعدی :

درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستند
 جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند
 حریف مجلس ما خود همیشه دل میبرد
 علی الخصوص که پیرایه‌ای بر او بستند
 بساط سبزه لگد کوپ شد بیای نشاط
 ز بسکه عارف و عامی برقص برجستند
 دو دوست قدر شناسند عهد صحبت را
 که مدتی بیریدند و باز پیوستند
 یکی درخت گل اندر فضای خلوت ماست
 که سروهای چمن پیش قامتش پستند
 بسرو گفت کسی میوه‌ای نمی‌آری ؟
 جواب داد که آزادگان تهی‌دستند

قطعه - قطعه (بکسر اول) در لغت بمعنای پاره‌ای از هر چیز است. در اصطلاح ادب ابیاتی را گویند که در وزن و قافیه متحد باشد و تعداد آن از دو بیت کمتر نشود تا پنجاه شصت بیت و زیاده‌تر نیز گفته اند البته در بیان يك معنی و مقصود واحد - رعایت قافیه در مصرع اول لازم نیست و گاهی قافیه دارد.

مثال از اشعار سنائی :

نکند دانا مستی نخورد عاقل می
 نهد مرد خردمند سوی پستی پی
 چه خوری چیزی کز خوردن آنچه ترا
 نی چنان سرو نماید بنظر سرو چونی
 گر کنی بخشش گویند که می کرده‌او
 و ر کنی عریده گویند که او کرده می

مثال از دیگري :

خود از برای سر زره از بهر تن بود تو جنگجوی عادت دیگر نهاده‌ای
 در بر گرفته‌ای دل چون خود آهنین وان زلف چون زره را بر سر نهاده‌ای
ترجیع بند و ترکیب بند - ترجیع در لغت بر گردانیدن است و در اصطلاح مجموع چند رشته شعر و قصیده است که دارای يك بحر باقوافی مختلف باشد که در آخر هر رشته بیتي بطور بر گردان آرند و این بیت را چون مکرر میشود (ترجیع بند) و (واسطه العقد) میگویند.
 قصیده‌ای که واسطه‌العقد آن تغییر میکند (ترکیب بند) میگویند.

مثال از ترجیع بند هاتف اصفهانی :

ای فدای تو هم دل و هم جان وی نثار رخت هم این و هم آن

دل رهاندن ز دست تو مشکل جان فشاندن بیای تو آسان
 الخ

که واسطه العقد و بیت تکراری آن اینست :

که یکی هست و هیچ نیست جز او وَحْدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

مثال از سعدی که ترجیع بندش اینست :

بنشینم و صبر پیش گیرم دنباله کار خویش گیرم
مسمط - این کلمه از سمط است و سمط برشته کشیدن مروارید را
 گویند و در اصطلاح شعری آنست که بیت را بچهار قسمت (در فارسی آنرا
 چارپاره گویند) درآورند سه قسمت اول را مسجع آورند مخالف قافیه .

مثال از شهرامیدی رازی:

کو محرمی که از وی ، کویم حکایت از ری
 ویرانه‌ای و در وی ، دیوانه‌ایست عاقل
 ویرانه‌ای که تدبیر ، در وی نکرده تأثیر
 دیوانه‌ای که زنجیر ، او را نکرده عاقل
 بر داور سخندان ، این نکته نیست پنهان
 کاندیشه پریشان ، نبود بشعر مایل
 طبعم ز هر که بودی ، گوی سخن ربودی
 لیکن اگر نبودی ، در خانه‌ام محصل
 محصل در اینجا یعنی مأمور وصول .

اما ادبای فارسی زبان از قرن پنجم بعد مسمط اشعار را گفتند که
 از چندین رشته و هر رشته پنج یا شش مصرع بیشتر باشد و تمام یک

قافیه مگر مصرع آخر که قافیه جدا گانه دارد و هر رشته در حکم يك شعر است و مصرعهای آخر هم يك قافیه دارد .

مثال از مسمط منوچهری :

خیزید و خزا آید که هنگام خزانست باد خنک از جانب خوارزم و زانست
آن برک ززانست که بر شاخ ززانست کوئی بمثل پیرهن رنگ ززانست
دهقان بتعجب سر انگشت گزانست

گاندو چمن و باغ نه گل ماند نه گلزار

مُخَمَّس - پنج مصرعی و مشتمل بر رشته های چند که هر رشته پنج مصرع باشد .

مثال از شعر فارسی :

در عشق تو ای صنم چنانم کز هستی خویش در گمانم
هر چند ضعیف و ناتوانم گر دست دهد هزار جانم
در پای مبارکت فشانم

در این مخمس دو مصرع آخر از سعدی و سه مصرع اول از خواجه حافظ است .

مُتَزَّاد - بضم اول بمعنای زیاد کرده شده و در اصطلاح شعری گویند که در آخر هر مصراع آن چیزی بآهنگ آخر بمصرع اضافه و افزوده شود و کلمه ای که در آخر مصرع اضافه میشود تا آخر مکرر نمایند .

مثال از مولوی :

هر لحظه بشکلی بت عیار بر آمد دل بر دو نهان شد
هر دم بلباس دیگر آن بار بر آمد که یی و جوان شد

مثال از دیگری :

در خواب جمال یار خود میدیدم در عین صفا
 وز باغ وصال او کلي می چیدم بیخار جفا
 مرغ سحری ز خواب بیدارم کرد گویا ز حسد
 ای کاش که بیدار نمیکردیدم تا روز جزا



تاریخچه پیدایش علم بدیع

اولین کسیکه صنایع بدیع را بصورت علم بدیع در آورد ابن معتر از خاندان عباسی بود ابن معتر نامش عبدالله پسر معتر بن المتوکل بن المعتصم عباسی میباشد که در سال ۲۷۴ هجری قمری بوده و هفده صنعت بدیع را انتخاب کرد و برای آنها اسمی گذاشت در همان زمان ادیب دیگری بنام قدامة بن جعفر شیعی مذهب صاحب کتاب نقد الشعر (که معروف به نقد قدامة است) نیز بیست صنعت از صنایع بدیع را جمع کر که در هفت نوع آن با ابن معتر مشترك و در سیزده نوع دیگر جدا بود - بعد هم چند تن دیگر از قبیل ابن رشیق فیروانی - ابو هلال عسکری - زکی الدین (ابن ابی الاصبغ) - شیخ صفی الدین حلّی و صاحب نفحات الازهار هر کدام صنعتی بر صنایع بدیع اضافه کردند و بتدریج اهل فن و صاحبان قریحه و ذوق در توسعه این علم شریف کوشش کرده اند که هنوز ادامه دارد .

پس بطوریکه گذشت واضع علم بدیع عبدالله بن معتر است .
اما واضع علم معانی و بیان ابو یعقوب سکاکی و واضع علم عروض خلیل بن احمد فراهیدی میباشد .

قسمت دوم

سخنان زیبا - و کلمات شیوا

در صنعت بدیع

تعریف علم بدیع - قواعد و زینت و آرایش سخن را علم بدیع گویند ...
این علم بعبارت دیگر از چگونگی زینتها و محسنات و آرایشیکه در کلام
(بلیغ) بکار میرود گفتگو میکند.

اما کلام بلیغ - آنستکه مطابق با مقتضای مقام و مکان گوینده و
نویسنده ای بگوید و بنویسد. هر گاه مقام مقتضای تطویل و توضیح کلام باشد
باید بتوضیح پرداخت - هر گاه اقتضای اختصار و ایجاز دارد باید از اطناب و بسط
کلام خودداری کرد - اگر کلام مورد انکار باشد باید کلام را با ادوات
تاکید و حتی سوگند بیان کرد - و در مقام تهنیت باید کلمات تهنیت آمیز
و در مقام تسلیت کلمات تسلیت آمیز بیان نمود.

یکی از بزرگان اهل فن گفته است : البته طبیعی انسان سالم
آنستکه سخن را باقتضای وضع و حال گوید و احدی نیست که در موقع مهر
و محبت با مهربانان و احبباء بدرشتی سخن گوید و کلمات تهدید آمیز
ادا کند - همچنین در مقام تهدید بتلطف بپردازد و خصم را چیره سازد
لیکن از آنجا که استعداد مختلف است و موانع از غفلت و فراموشی و نظائر آن
زیاد است باید افراد را متذکر ساخت و بیاد آوری پرداخت تا بدانند که :

هر سخن جائی و هر نکته مکانی دارد

نمونه اقتضای حال مثال از شعر فردوسی :

که در مقام اظهار شوکت و سطوت از زبان زال برای رستم در تعریف
افراسیاب گوید :

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب
مثال دیگر از : کمال الدین اسماعیل خلاق المعانی که در همین
معنی گوید :

مهابت تو اگر بانگ بر زمانه زند
قطار هفته و ایام بکسلد پیوند

فردوسی از زبان رستم در عالم حماسه و مفاخره گوید :

پدر بر پدر پهلوان بوده ام نکهدار تاج کیان بوده ام

خاقانی در شکایت از زندان گوید :

دست آهنگر مرا در مار ضحاک کشید
کنج افریدون چه سود اندر دل دانای من

مثال دیگر از : مسعود سعد در زندان که از دوری فرزندان ناله
میکند و میگوید :

تینگ و تیر است بر دل و جگر غم و تیمار دختر و پسر

نمونه دیگر مثال از ابوحنیفه اسکافی در وادار کردن پادشاهان
بکارهای بزرگ :

شاه چودل بر کندز نیم و گلستان آسان آرد بدست مملکت آسان

مثال از انوری در ظلم حاکم ظالم :

شاد آلا بکه مرک نه بینی مردم بکر جز در شکم مام نیابی دختر

مثال از نظامی از زبان شیرین معشوقه خسرو :

هنوزم آب درجوی جوانی است هنوزم لب پر آب زندگانی است
 هنوزم هندوان آتش پرستند هنوزم چشم چون ترکان مستند
 از این قبیل آیات و مطالب بسیار است که برای دانشجویان میتواند
 نمونه و سرمشق مقتضای حال باشد و اگر کسی درست ملتفت اقتضای حال
 شود و فی الجمله اهل تتبع باشد در اینکار میتواند موفقیت خوبی فراهم کند

عده صنایع بدیع در نزد علماء ادب زیاد است مادر اینجا بشرح صنایع
 مهمی که برای خوانندگان سودمند است می پردازیم .

صنایع بدیع اصولا شامل سه قسمت است :

صنایع لفظی - صنایع معنوی - صنایع مشترك .

فهرست صنایع بدیع عبارت از :

ابهام - ارسال مثل - ارساد - تضمین المزدوح (ازدواج) - مدح و ذم
 موجه - استثناء - استدراك - استعاره - اشتقاق - اعداد - اغنات - اغراق -
 امتنان - اقتباس - الترام - التقات - ایجاز - تجاهل عارف - تخیل -
 ترتیب - ترصیع - تسبیح - تسمیه - تصدیق (رد العجز علی الصدر) - تضاد -
 تضمین - تعرض - تفریق - تفسیر - تقسیم - جمع - تلمیح - تناسب - تنسیق
 - الصفات - تهکم (نراهة) - جمع و تفریق و تقسیم - حذف - حشو - زو بحرین -
 رد مطلع - سؤال و جواب - زشت و زیبا - سهل و ممتنع - عکس و تبدیل -
 غیر منقوط - فوق النقاط و تحت النقاط - قسم - کنایه - محاضره - مدور
 - مربع - مشاکله - مغایره - مقابله - ملمع - موازنه - موشح .

لف و نشر - سجع - ترصیع - تجنیس - تضمین مزدوح - اشتقاق -
 مصحف - مقلوب - اعنات - حذف - رقطاع - خیفاء - ابداع - لغز - انسجام
 - براءت استهلال - ترجمه - معما - حسن مطلع - حسن مقطع - حسن تخلص
 - حسن تعلیل - کلام جامع .

صنایع عمده بدیع عبارتست از :

التفات - استعاره - اغراق - ایهام (ابهام) - تشبیه - تجاهل
 العارف - تجنیس - تضاد - تنسیق الصفات - حشو - حسن طلب .
 سجع ...
 محتمل الضدین - مراعات النظیر ...
 لف و نشر ...

صنعت التفتات

التفات یعنی توجه کردن و در اصطلاح علم بدیع توجه و انتقال
 گوینده است از غیبت بخطاب و تکلم - یا از تکلم بخطاب - یا از خطاب
 بتکلم و غیبت .

مثال از قرآن مجید :

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ . . . اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ

از غیبت بخطاب است (شکر خدا را که خالق جهانیان است . . .
 ما ترا عبادت میکنیم و از تو استعانت میجوئیم) (سوره حمد) آیه ۱ الی آخر

مثال از حافظ :

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق

ثبت است در جریده عالم دوام ما

از غیبت بتکلم است .

مثال از دیگری :

مه است (این) یا مملک یا آدمیزاد (توئی) یا آفتاب عالم افروز
از غیبت بخطاب است .

مثال از نثر فارسی :

نیکی کنید چه بهتر از نیکی کردن است - از خطاب به غیبت است .

صنعت استعاره

استعاره در لغت آنستکه چیزی از کسی بعاریه خواسته شود - و در
اصطلاح استعمال لفظی است در غیر معنی حقیقی خود با علاقه مشابیهت .

مثال از نثر فارسی :

التفات شما زیاد - مقصود از (التفات) مهر و محبت است نه توجه که
معنی اصلی التفات است - یا :
دست ما (بدامان) شما نمیرسد - یعنی جلال و بزرگی شما مانع است
که بما پیردازید .

مثال شعر از صائب تبریزی :

خود را شکفته دار بهر حالتی که هست
خونی که میخوری (بدل) روزگار کن
روزگار در این شعر حکم انسان را پیدا کرده و صاحب دل شده است .

مثال از قرآن مجید :

(يَدِكَ الْخَيْرُ)

از شعر فارسی .

(دست) زمانه یارۀ شاهی نیفکند در بازویی که آن نکشیده است رنج تیغ
برای زمانه دست فرض شده است .

تاسایۀ مبارکت افتاد بر سرم دولت غلام من شد واقبال چاکرم

صنعت اغراق و مبالغه

اغراق و مبالغه یعنی زیاده روی در وصف یا ذم .
این صنعت در همه زبانهای دنیا متد اول است .

اغراق و مبالغه بر سه نوع است : ۱- تبلیغ ۲- اغراق ۳- غلو
۱- تبلیغ آنستکه مدعای متکلم بر حسب عقل و عادت ممکن باشد .

مثال از شعر فارسی :

جزای آنکه نگفتیم شکر روز وصال

شب فراق نخفتیم لاجرم ز خیال
اغراق آنستکه مدعای گوینده عقلاً امکان داشته باشد ولی عاده
محال باشد .

مثال از شعر فارسی :

دور از تو شبی بر اثر زاریها دیدم ز تو در خواب بسی یاری ها
زانشب گرم خواب نه سبحان الله یک خواب وز بی این همه بیداری ها

۳ - غلو آنستکه مدعای گوینده عقلاً و عادةً محال و ناممکن

باشد.

مثال از شعر فارسی :

تو تابخت منی هر گز نخواهم تو تا عمر منی هر گز نمیرم
 در اغراق و مبالغه شرط عمده آنستکه باید چیزی از خوب و بدو زشت
 و زیبا باشد که تصدیق یا تکذیب آنرا شدت دهند نه آنکه هیچ نباشد و
 بگویند هست مثل اینکه بهار نباشد و وصف صفای آن نمایند و بالعکس
 یا اگر بخیلی را بکرم و بخشندگی بستانند در اینصورت اغراق و مبالغه
 نیست دروغ است و دروغ بهر صورت خیلی زشت و بد است .
 در این صنعت عبارت باید دارای فصاحت و بلاغت باشد و معنی و مضمون
 نیز باید مقبول ذوق سلیم باشد .

مثال از سنائی در مدح حضرت علی علیه السلام :

زان برون رفت زین سرای سحر که جهان تنک بود و مرد بزرگ

مثال از سعدی :

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

ابهام یا ابهام

ابهام (ذو وجهین - محتمل الضدین - توجیه) آنست که گوینده
 الفاظی در کلام ذکر کند که احتمال دو معنی متضاد داشته باشد یعنی دارای
 دو معنی باشد یکی نزدیک (قریب) بذهن و دیگری دور (بعید) - ذهن
 شنونده اول بمعنی نزدیک (قریب) توجه کند در صورتیکه مقصود و مراد
 معنای بعید است .

مثال از شعر فارسی .

در گوشه‌ای نشسته‌ام اکنون و همچنان
هستم ز دست مردمکی چند در عذاب
من درد را بگوش نیارستمی شنید
اکنون بچشم خویش همی بینم این عقاب
مقصود از دست (مردمکی چند) یعنی مردمک چشم که در خود چشم
میباشد ولی شنونده خیال میکند مقصود انسان خارج است که با چشم خود
می‌بیند و اینها معانی قریب میکند .

مثال از قرآن مجید -

وَإِنَّا أَوْيَاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ .

بدرستی که ما یا شما یکی بر هدایت یا گمراهی است (سوره سبا آیه ۲۳)

عَمَلُ الصَّانِعِينَ ***

یکی از شعرای عرب (بشار بن برد) لباسی بخیاطی که نام او (عمرو)
و یک چشم داشت داد بدوزد - خیاط باو گفت لباسی برای تو بدوزم که کسی
نداند آن قباست یا عبا .

شاعر گفت من هم شعری برای تو بگویم که کسی نداند مدح است
یا هجو .

آن شعر اینست .

خاطَ لي عمروُ قباءَ ليت عينيه سواءَ
قلتُ شعراً ليس يدري أُمهدَّيحُ أم هجاءُ

(عمرو) خیاط برای من قبائی دوخت کاشکی هر دو چشم او مساوی

بودند من شعری گفتم نمیدانم مدح است یا ذم
معلوم نیست مقصود او از اینکه گفته کاش دو چشم او هردو مساوی
بودند خواسته هردو بینا باشد یا هردو کور .

تنسيق الصفات

تنسيق الصفات آنستکه گوینده برای يك چیز صفاتی پی در پی
ذکر کند و بهتر آنستکه آن صفات در بساطت و ترکیب موافق باشند .

مثال از شعر فارسی :

شاه گیتی : خسرو - دشمن کش - لشکر شکن

سایه یزدان - شه کشورده - ملکت ستان

مثال از قرآن مجید :

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ

الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ .

مثال از سعدی :

دست حاجت چو بری نزد خداوندی بر

که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

تضاد

این صفت چنانست که گوینده و نویسنده الفاظیکه ضد یکدیگرند
آنها را یکجا جمع کند مثل زشت و زیبا - نور و ظلمت - شب و روز و سیاه
و سفید و نظائر آن

مثال از شعر حافظ :

چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است
که بر صغیفه هستی رقم نخواهد ماند

مثال از سعدی .

ای زبر دست زیر دست آزار گرم تا کی بماند این بازار

مثال از قرآن مجید :

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ - وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ -
وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ

هرگز کور و بینا مساوی نیست - هیچ تاریکی با نور برابر نیست -
هرگز سایه با آفتاب یکسان نیست (سوره فاطر ۳۵ آیه ۱۸)

مثال از سعدی :

گفتی بغمم بنشین - یا از سر جان برخیز
فرمان برمت جانا بنشینم و بر خیزم

تجاهل العارف

این صنعت یعنی تردید و اظهار نادانی کردن داناست بجهت مبالغه
یا تاکید و غیره

مثال از شعر فارسی :

یا رب آن روی است یا برك سمن
یا رب آن موی است یا مشك ختن

مثال از شعر حافظ :

چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است
که بر صحیفه هستی رقم نخواهد ماند

مثال از سعدی :

ای زیر دست زیر دست آزار کرم تا کی بماند این بازار

مثال از قرآن مجید :

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ - وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ -
وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ

هرگز کور و بینا مساوی نیست - هیچ تاریکی با نور برابر نیست -
هرگز سایه با آفتاب یکسان نیست (سوره فاطر ۳۵ آیه ۱۸)

مثال از سعدی :

گفتی بغمم بنشین - یا از سر جان برخیز
فرمان برمت جانا بنشینم و بر خیزم

تجاهل العارف

این صنعت یعنی تردید و اظهار نادانی کردن داناست بجهت مبالغه
یا تاکید و غیره

مثال از شعر فارسی :

یا رب آن روی است یا برك سمن
یا رب آن موی است یا مشك ختن

توئی برابر من یا خیال در نظرم
 که من بطالع خود هر گز این گمان نبرم
 مثال از قرآن مجید .

وَإِنَّا أَوْ إِبَّاكُم لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ
 ما که موحدیم یا شما که مشرکید یکی در هدایت یا ضلالتیم بزودی
 معلوم شما خواهد شد (سوره سبأ ۳۴ آیه ۲۳)

مثال از قیس عامری شاعر عرب .
 بِاللَّهِ يَا ظَبِيَّاتِ الْفَاعِ قُلْنَ لَنَا لَيْلَىٰ مِمَّنْ أَمَّ لَيْلَىٰ مِنَ الْبَشَرِ

تشبیه

تشبیه یعنی مانند کردن چیزی بچیزی است در صفتی یا معنایی
 بواسطه الفاظی خاص این صفت بقدری طبیعی است که در تمام زبانهای دنیا
 رواج دارد

در تشبیه چهار چیز وجود دارد : مشبه - مشبه به - وجه شبه -
 ادات تشبیه

مثال از نثر فارسی .
 بیژن چون شیر است - بیژن (مشبه) شیر (مشبه به) چون (ادات
 تشبیه) شجاعت (وجه شبه) است - یعنی بیژن در شجاعت شباهت بشیر
 دارد

مثال از شعر فارسی .
 همچون دل من دهان او تنک باشد سخنش بسان شکر

مثال از قرآن مجید :

هَنْ لِبَاسٍ لَّكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ

زنان پوشاك شما هستند و شما پوشاك ایشان (سوره بقره ۲ آیه ۱۸۵)

مهمترین اقسام تشبیه هفت است : تشبیه مطلق - مشروط -

تفضیل - کنایه - تسویه - اخبار - عکس .

۱- تشبیه مطلق که اصلاً شرط و قیدی ندارد و فقط تشبیه کردن

چیزی است بچیزی

مثال از شعر فارسی :

دست او همچون سحاب و خلق او همچون کلاب .

ایماه چو ابروان یاری گوئی یاهچو کمان شهر یاری گوئی

نعلی زده از زر عیاری گوئی بر گوش سپهر گوشواری گوئی

مثال از قرآن مجید :

وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ

اورا (خدارا) کشتیهای رونده بزرگ است در دریا مانند کوهها

(سوره الرحمن ۵۵ آیه ۲۴)

۲ - تشبیه مشروط - آنستکه چیزی را بچیزی با قید و شرطی مانند

کنند .

مثال از فارسی :

دست او ابر است اگر ابر گوهر بیارد

چو آفتاب و مهست آن نگار سیمین بر
 گر آفتاب گل و ارغوان بر آرد بر
 ۲ - تشبیه تفضیل - آنستکه مشبه را بر مشبه به برتری و تفضیل
 دهند .

مثال از شعر فارسی :

در سرو رسیده است ولیکن بحقیقت
 از سرو گذشته است که سیمین بدن است آن
 ۳ - تشبیه کنایه - آنستکه از مشبه به اراده مشبه کند (ادات
 تشبیه را بیندازند)

مثال از شعر فارسی :

آذر برزین بود هر که نشیند بر سمند
 یعنی مثل آذر برزین است

تا باد خزان حله برون کرد ز گلزار
 ابر آمد و پیچید قصب بر سر کهسار
 از کوه بشستند همه سرخی شنگرف
 وز باغ سترند همه سبزی زنگار
 چینی صنمان دور شدند از چمن باغ
 زنگی بچکانند بباغ آمده بسیار

تا ریخته شد پنجه زرین چزاران

در هر شمری جام بلور است بخروار

۵ - تشبیه تمویه - آنستکه گوینده دو چیز یا بیشتر را يك چیز

تشبیه کند و غالب آنستکه یکی از آندو چیز از گوینده باشد :

يك نقطه آید از دل من وز دهان تو

يك موی خیزد از تن من وز میان تو

۶ - تشبیه عکس - آنستکه دو چیز را یکدیگر تشبیه کنند آنرا

باین و این را بآن

مثال از شعر فارسی .

دل من چون دهان تنك بتان دهن تنك بتان چون دل من

۷ - تشبیه اضممار - آنستکه گوینده چنان نشان بدهد که مقصود

او تشبیه نیست ولی غرض وی در حقیقت تشبیه باشد

مثال از شعر فارسی :

گر نور مه و روشنی شمع تراست

این کاهش و سوزش من از بهر چراست

گر شمع توئی مرا چرا باید سوخت

ور ماه توئی مرا چرا باید کاست

در این رباعی حاصل معنی آنستکه روی تو در درخشندگی و روشنائی

شبیه بماه و شمع است - و جای تعجب است که شمع خود را میسوزاند و

ماه خود را میکاهد اما تو مرا می سوزانی و میکاهی !

تجنیس

تجنیس که آنرا جناس گویند آنستکه گوینده و نویسنده الفاظ همجنس را در نظم و نثری آورد که تقریباً یک صورت و دو معنی باشند مانند کله و کله . کور و کور

تجنیس ۷ قسم است : ۱- تام ۲- ناقص ۳- زائد ۴- مرکب ۵- مکرر ۶- مطرف ۷- جناس خطی

۱- تجنیس تام آنستکه دو کلمه در صورت تفاوت زیادی باهم نداشته اما هر یک معنی جداگانه داشته باشد

مثال از سعدی:

ترا که (مالک دینار) نیستی سعدی

طریق نیست بجز زهد (مالک دینار)

اولی یعنی مالک دینار و درم و پول است دومی نام زاهد است

مثال دیگر :

بهرام که کور می گرفتی همه عمر

دیدنی که چگونه کور بهرام گرفت

يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ

(سوره روم ۳ آیه ۵۴)

روزی که رستاخیز و قیامت شود گناهکاران بدروغ سوگند میخورند که بیش از ساعتی زنده نبوده و درنگ نکرده اند . از راستی و حقیقت بناراستی و دروغ پیردازند .

ساعة اول یعنی (قیامت) و ساعت بعد یعنی (وقت و لحظه)

۲- تحنيس ناقص آنستکه کلمات همجنس در حرکات با یکدیگر
فرق داشته باشند

مثال از سعدی

گلّه مارا کله از کرک نیست کاین همه بیدادشبان میکند

صبحدم ناله قمری شنو از طرف چمن
تا فراموش کنی محنت دور قمری را

مثال از عربی:

الْجَاهِلِ اِمَامُفَرِّطٍ اَوْ مَفَرِّطٍ

۴- تحنيس زائد آنستکه یکی از دو همجنس را حرفی بر حرف
دیگر بیشتر و زیادت باشد و این حرف ممکن است در اول یا وسط یا آخر
باشد .

مثال قسم اول از سنائی

خدمت خلق (باد) باشد باد کس گرفتار (باد) هیچ (مباد)

مثال از قرآن مجید :

وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ - وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ - وَالتَّتِي السَّاقُ بِالسَّاقِ - إِلَى رَبِّكَ
يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ .

میگویند کیست شفا دهنده این درد و بیمار خودیقین کند که روز جدائی
نیاست و ساق پارا بر ساق دیگر بمالد در سختی جان کندن - در آنروز
بسوی پروردگار خواهند کشید (رانده میشوند بسوی پروردگار) (سوره
قیامه ۷۵ آیه ۲۷ - ۳۰)

مثال قسم دوم :

اینکه توداری (قیامت) است نه (قامت)

وین نه تبسم که مُعجز است و کرامت

مثال قسم سوم از فردوسی :

فروشد (بماهی) و بر شد بماه بُن نیزه و قبه بارگاه

مثال از مفعول سعد :

دور از تو مرا عشق تو کرده است بحالی

کز (موسیه) چو (موئی) شدم از (ناله) چو (نائی)

۴- تجنیس مرکب آنستکه بالفظی بسیط لفظی مرکب آورند

بصورت لفظ بسیط :

مثال از سعدی :

چه مردی کند در صف (کارزار)

که دستش تهی باشد و (کار-زار)

مثال از مولوی :

هر که درمان کند (مرجان) مرا

برد گنج دُر و (مرجان) مرا

مثال از ابوالفتح رستی :

اذا مَلِكٌ لَمْ يَكُنْ (زَاهِبُهُ) فِدَاعُهُ فِدُولْتُهُ (زَاهِبُهُ)

اگر پادشاهی صاحب کرم و بخشش نباشد رهایش کن او را که دولتش

رفتگی است .

چشمه که میزاید از این (خاکدان)

اشک مقیمان دل (خاک - دان)

۵ - تجنیس مکرر - آنستکه دولفظی در پی آورند که يك يادو

حرف در اول یکی مکرر وزائد باشد.

مثال از قطران :

چون بطرف باغ بنماید گل (خودروی - روی)

جای بامعشوق می خوردن (کنار جوی - جوی)

یافت در کافور و عنبر لاله (خوشبوی - بوی)

برده از مطرب بدستان بلبل (خوشگوی گوی)

گل طلب کن تا نگشته دوست با (اغیار - یار)

مثال از خیام :

اکنون که زند هزار دستان - دستان

جز باده لعل از کف مستان - مستان

برخیز و بیاد گل بشادی و شگفت

روزی دو سه دادخود زبستان - بستان

مثال از قرآن مجید :

اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لَافْسِكُمْ

اگر خوبی کردید برای خودتان خوبی کردید (سوره بنی اسرائیل

۱۷ آیه ۷)

وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا

(و پاداش بدی مانند آن بدیست) (سوره شوری ۳۲ آیه ۳۸)

۶ - تجنیس مطرف آنستکه دو کلمه متجانس آورند که تمام حرف آنها یکی باشد مگر حرف آخر

مثال از عربی

الخائن خائف

مثال از فارسی .

(یاریاد) دوستان از (یاد) برد .

نگویم لب ببند و دیده بردوز

ولیکن هر مقامی را مقالی

۷ - تجنیس خطی یا کتبی آنستکه دو کلمه آرند که صرفنظر از

نقطه يك شكل و صورت نوشته شود مثل زبان و زیان - بیمار و تیمار -
نوشیدن و پوشیدن

مثال از سعدی .

(یاد باد) آنکه سر کوی توام منزل بود

دیده راروشنی از نور رخت حاصل بود

مثال از قرآن مجید .

وَهُمْ (يَحْسَبُونَ) أَنَّهُمْ (يُحْسِنُونَ) صُنْعًا

زیانکار ترین مردم آنها هستند که عمرشان را در حیات دنیای فانی

تباه کردند و بخیال باطل می پنداشند نیکوکاری میکنند - (سوره کهف

مثال از مولوی :

بیستی چشم یعنی وقت (خواب) است

نه خواب است این حریفان را (جواب) اسب

مثال از سعدی :

(بساط) سبزه لگد کوب شد بیای (نشاط)

ز بسکه عارف و عامی برقص برجستند

مثال از نثر فارسی :

مادرم بما درم نمیدهد - پدرم بدرم میکند - خواهرم جواهرم میدزدد

برادرم بر آذر می نشاند - عمم غم نمیخورد - خالم خالم نمی پرسد -

پسرم بشرم میاندازد - بنتم یتیم خراب میکند - نامردم نامردم میخواند

حُسن طَلَب

این صفت چنانست که گوینده و نویسنده درخواست و خواهش

خود را با الفاظ نیکو و مضمون مطبوع ادا کند .

مثال از سعدی :

بدولت همه افتادگان بلند شدند چو آفتاب که بر آسمان بردشیم
بجز کمینه آحاد بندگان سعدی که سمیش از همه بیش است و حظش از همه کم

حکایت کنند که سلطان سنجر سلجوقی وقتی در شکار گاهی در اثنای

چوگان بازی اسبش لغزید و او را بزمین زد - پادشاه هم صباحت منظر داشت

و هم غرور جوانی لذا از پیش آمد زائد الوصف متغیر شد و از اطرافیان خود

خجالت کشید - امیر معزی فوراً با گفتن این شعر که صنعت حسن طلب

دارد تغیر شاه را رفع کرد :

شاها ادبی کن فلك بدخو را کاسیب رسانید رخ نیکو را
 کرکوی خطا کرد بچو کاتش زن وراسب غلط کرد بمن بخش اورا
 سلطان سنجر بمحض شنیدن این رباعی بشاشتی زیاده از حد یافت و
 اسب را بازین وبرك بامیر معزی بخشید .

پس از چند دقیقه شاعر بر گشت شاه پرسید کجارتی ؟ امیر معزی گفت
 رفتم بر اسب تا بجرمش بکشم گفتا بشنو نخست این عذر خوشم
 من گاو زمینم که جهان بردارم یا چرخ چهارم که خورشید کشم
 چون در این شعر اشارتی بحسن و جمال پادشاه کرده و مقام اورا بلند
 نموده بود مجدداً انعام شایانی یافت
 باید دانست در قدیم جای آفتاب در علم هیأت در فلك چهارم و زمین را
 بر روی شاخ گاو می پنداشتند

مثال از شعر عربی :

وَفِي النَّفْسِ حَاجَاتُ وَفِيكَ فُطَانَةٌ سَكُوتِي سَوَالُ غَنَدَهَا جَوَابُ
 ودر نزد من حاجتهاست - ودر تو فطانت و زیر کی است - خاموشی
 من در مقابل فطانت تو درخواست کردن و جواب دادن است .

حشو

حشو یعنی کلام زائدیکه در میان جمله واقع شود و در نظم و نثر نظیر
 جمله معترضه است که در گفته گو بمیان می آید

حشو بر سه قسم است : ۱- ملیح ۲- قبیح ۳- متوسط
 حشوملیح آنستکه ذکرش موجب رونق و حسن عبارت است

مثال از سعدی :

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد
(که رحمت بر آن تربت پاک باد)
میازار موری که دانه کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است

وَجَعَلُونَ لِلَّهِ الْإِبْنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ

مشرکان فرشتگان را برای خدا دختران قرار میدهند (پاک است او)
از اینکه فرزند داشته باشد و برای خودشان است آنچه میل و آرزو دارند .
(سوره نحل ۱۶ آیه ۵۹)

مثال از شعر فارسی :

دی پیر میفروش (که ذکرش بخیر باد) گفتا شراب خور که غم دل بردزید
۲ - حشو قبیح آنست که ذکر آن در عبارت آن کلام را رکیک
کند .

مثال از فارسی :

صداع سردارم - که ذکر (سر) قبیح است زیرا صداع مخصوص است

قلب الاسد تابستان - سنك حجر الاسود - اینها حشو است

کر می نرسم بخدمت جرم بیوش عذرم رمد چشم و صداع سر بود
رمد جز در چشم و صداع جز در سر نباشد و ذکر آنها باعث قبح و
زشتی است .

۳ - حشومتوسط آنست که نه خوب باشد نه بد و غالبا این قسم

حشو برای موزون شدن شعر است - بهترین حشو متوسط شعر رود کی است :

تو رود کی را (ای ماهرو) ندیدیستی

در آن زمان که چو مرغ هزار دستان بود

(ای ماهرو) حشو متوسط است

سجع

این صفت در نثر حکم قافیه را در نظم دارد .

سجع در لغت عبارت از آواز کبوتر است - چون آواز کبوترها يك

آهنگ است کلماتی را که يك آهنگ دارد سجع گفته اند

مثال از سعدی :

همه کس را عقل (بکمال) نماید و فرزند (بجمال)

سجع بر سه قسم است : ۱ - متوازی ۲ - مَطَرَف ۳ - متوازن

۱- سجع متوازی آنستکه الفاظ آخر دو جمله هم در وزن و هم در حرف آخر یکی باشد .

مثال از قرآن مجید :

فِيهَا سُرُورٌ مَرْفُوعَةٌ وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ

در آنجا (بهشت) تختهای عالی بر افراشته و قندهای بزرگ پر از

مشروبات گذاشته اند (سوره غاشیه ۸۸ آیه ۱۳)

مثال از اهلای شیرازی :

(زشوق روی تو) دیدن به (درد و داغ) خوشم

(ز ذوق کوی تو) دامن ز (ورد و باغ) کشم

مثال از نثر سعدی :

دوستی را بعمری فرا چنک (آرند)

نشانید که بیگم (بیازارند)

مثال از قرآن مجید :

اَللّٰهُ نَجْعَلِ الْاَرْضَ مِهَادًا - وَالْجِبَالَ اَوْتَادًا

آیا ما زمین را گهواره آسایش قرار ندادیم - و کوهها را اعماد و نگهبان
آن نساختیم ؟ (سوره النبأ ۸۸ آیه ۶ و ۷)

مثال از نثر - مناجاة خواجه عبدالله انصاری

الهی اگر بگفتار است بر سر همه تاجم

اگر بکردار است به پشه و مور محتاجم

تن خسته - دل شکسته - زبان بسته - لب خموش

ای عشق کارها همه بر مدّعی تست .

۴ - سجع متوازن - آنستکه فقط در وزن یکی باشند نه در حرف

آخر .

مثال از گلستان سعدی :

ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان را خریدی (بحیف) و

توانگران را دادی (بطرح)

مثال از قرآن مجید :

وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ - وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

کتابی صریح و روشن (مانند تورات) بهر دو پیغمبر (موسی و هارون)

دادیم - هر دو را براه راست خدا پرستی هدایت کردیم (سوره صافات ۳۷)

(آیه ۱۱۷)

کلمات (اَلْمُسْتَبِينِ وَالْمُسْتَقِيمِ) در وزن یکی ولی در حرف آخر
 فرق دارند .

مثال از اهلی شیرازی:

دمی ناله از داغ هجرت کشم کهی باده از جام وصلت چشم
 کلمات دمی با کهی - ناله با باده - داغ با جام فقط هموزن است

مراعات نظیر

مراعات نظیر یا متناسب آنست که الفاظی متناسب و نظیر یکدیگر
 را در جمله جمع کنند صنعت مراعات نظیر را متناسب - ائتلاف - موآخات و
 توفیق نیز گویند ،

کلمات : ماه و آفتاب - تیر و کمان - چشم و ابرو - گل و لاله و
 نظایر آنرا مراعات نظیر گویند .

مثال از شهر فارسی :

از آن بَخاکِ نشستم که آن کمان ابرو

مرا چو تیرسوی خود کشید و دور انداخت

(کمان) در مصرع اول با (تیر) در مصرع دوم مراعات نظیر و متناسب ..
 است .

مثال از قرآن مجید:

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ
 وَلَمَّا كَانُوا مُهْتَدِينَ .

اینها هستند که ضلالت را بهدایت خریده اند یعنی راه راست را رها
 کرده و گمراهی گرفته اند . پس تجارت آنها سود نکرده و راه هدایت
 نیافتند (سوره بقره ۲ آیه ۱۶)

مثال از ~~علم~~ **علم**:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو
تکیه بر اختر شبگرد مکن کاین عیار

تاج کاوس ربود و کمر کیخسرو

مثال از قرآن مجید:

الْهَمْسُ وَالْقَمَرُ بِحَسْبَانِ وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ

خورشید و ماه بحسابی منظم در گردشند و گیاه و درختان سایه
افکن پروردگار خود را سجده میکنند و سر ب خاک اطاعت نهاده اند
(سوره الرحمن ۵۵ آیه ۴)

مثال از ادیب صابر:

شب آدینه و من مست و خراب عاشقی در سرو در دست شراب
(می) بده سرخ ترا از (چشم خروس) در (شب) تیره تر از (پرغراب)

ریزم ز مره کو کب بی ماه رخت شبها
تاریک شبی دارم با این همه کو کبها
در این شعر کو کب و ماه مراعات نظیر و متناسب است - این شعر
با اینکه نیک و دلنشین است باید متوجه بود که خالی از عیب نیست یعنی
علامت جمع در (کو کبها) با وجود کلمه (اینهمه) زیاد است.

لَفّ و نشر

لَفّ یعنی پیچیدن و نشر پراکندنست و در اصطلاح علم بدیع
آنست که نخست دو لفظ یا بیشتر را ذکر کنند بعد چیزهایی را که متعلق به

آنهاست بگویند اگر در ذکر آنها رعایت ترتیب شود باینمعنی که لفظ
اول بمعنی اول و لفظ دوم بمعنی دوم ... باشد آنرا لف و نشر مرتب گویند
والأَمْشُوشُ

مثال اول :

فرو رفت و برفت روز نبرد بهای نم خون و بر ماه کرد

بروز نبرد آن یل ارجمند بشمشیر و خنجر بگرزو کمند
برید و درید و شکست و بیست یلان را سروسینه و پا و دست

مثال دوم :

اندر این مدت که بودستم ز دیدار تو فرد
جفت بودم با شراب و با رباب و با کباب
اشك من همچون شراب سرخ دزرزین قدح
سینم سوزان چون کباب و ناله مانند رباب
در این اشعار ترتیب الفاظ رباب و کباب بهم خورده یعنی در شعر اول
رباب مقدم است و کباب موخر و در شعر ثانی بعکس شده است

ای کاسه تو سیاه و دیک تو سفید از آتش و آب هردو بیریده امید
آن شسته نمیشود مگر از باران وین گرم نمیشود مگر از خورشید

~~~~~  
پایان صنایع مهم علم بدیع از کتاب علوم ادبی

مجله ادبیات و هنر - شماره ۱۰ - زمستان ۱۳۸۵  
تألیف: دکتر سید علی حسینی